

الخامس: المفعول فيه و هو اسم زمان او مكان مبهم (فقط صفت مكان است) او بمنزله احدهما منصوب (۱) بفعلٍ فُعلٍ فيه نحو جئت يوم الجمعة (اسم زمان محدود) و صليت خلف زيد (اسم مكان مبهم است و اسم مكان محدود ديگر ظرف نيست) و سرْتُ عشرين يوما و عشرين فرسخا و (۲) اما نحو دخلت الدارَ فمفعول به على الاصح .

(۱) نقش: صفت اسمُ باشد يا خبر براي اسم.

گاهی ميگويم: زيدٌ عالمٌ (عالم خبر است) و گاهی ميگويم رجلٌ عالمٌ (عالم صفت است) جاء (جاء هم خبر است براي رجل)

قاعده: الاوصاف (صفت لغوي) قبل العلم بها اخبارٌ و بعد العلم بها اوصافٌ (وصف )

نحوي): مثال: قيام قبل از علم مخاطب باشد ميشود زيدٌ قائمٌ (خبر) و اگر بعد از علم مخاطب به قيام است ميشود زيدٌ القائمٌ (وصف)

تفاوت اين دو تا چيست؟

در خبر بودن مخاطب جاهل به عالم بودن زيد است اما در هنگامی که عالم را صفت ميگيريم، هنگامی هست که مخاطب عالم به عالم بودنِ رجل است. بنابراین با توجه به مطلب فوق ما ميدانيم که اينها همگی منصوب هستند بنابراین ميدانيم که منصوب هستند بنابراین صفت است! اما شيخ بهایی در اين عبارت نميخواهد بگويد که مفعول فيه منصوب است بلکه ميخواهد ناصب آن را بيان کند!!! بنابراین اگر نگفته بود که بفعلٍ فُعلٍ ... قطعاً صفت است اما در اين حالت و با توجه به اين مطلب ديگر صفت نيست و خبر دوم است براي اسم.

(۲) به شيخ ميگويم که دار که ظرف مكان محدود است اما در ماده دخل، نزل و سكن، آنچه که بعد از آن ميآيد و معنای مکانی ميدهد، آن لفظ را منصوب ميكند و داريم: دخلت الدارَ

پاسخ: اين اشكال در زمانی وارد است که در الدار بتوانيم حتماً بگويم که اين

مفعول فیه است و مفعول به نیست و اینها برای عرب مفعولٌ به است!!! و به این علت است که و اما را بیان کرده است.

جلسه ۳۳: ۱۲:۱۲:۱۳۹۳

تعریف مفعول فیه:

اسم زمان، اسم مکان یا به منزله یکی از این دو است که منصور به فعلی شده است که آن فعل در او واقع شده است.

۱- اسم زمان: دو مثال

(۱) صمْتُ دَهْرًا (مبهم)

(۲) جئْتُ یوماً أَوْ یومَ الجمعة (محدود)

۲- اسم مکان:

(۱) صلَّیتُ خلفَ زید (مبهم)

(۲) صلَّیتُ فی المسجد (محدود)

۳- به منزله

(۱) زمان: سرتُ عشرین یوماً

توضیح: در این مثالها عشرین، ظرف است اما به علت اینکه تمیز آن

یعنی یوماً معنای ظرفیت میدهد بنابراین خود عشرین بااینکه عدد است

اما در اینجا به منزله عدد است

(۲) مکان: سرتُ عشرین فرسخاً

در این مثال هم فرسخاً تمیز است و عشرین مفعول فیه است زیرا از

تمیز خود کسب ظرفیت کرده است.

نکته:

محل وقوع زمان و مکان تنزیلی:

(۱) عددی که تمیزش زمان یا مکان باشد.

مثال: سرتُ عشرین فرسخاً

(۲) لفظی که کلیت یا بعضیت زمان یا مکان را بیان کند.

مثال: سرتُ کلَّ الیومِ او بعضَ الیومِ

مثال: سرتُ کلَّ الفرسخِ او بعضَ الفرسخِ

بنابراین کل و بعض در این امثله ظرف تنزیلی هستند و به واسطه اضافه شدن به زمان یا مکان، کسب ظرفیت کرده است.

(۳) لفظی که مصداق آن زمان یا مکان باشد.

مثال: سرتُ طویلَ من الدهرِ (روزگار زیادی را سیر کردم)

در این مثال طویل، ظرف است زیرا مصداقش دهر است.

(۴) در جایی که ظرف، مضاف به اسمی باشد که آن ظرف

حذف شده و مضافٌ الیه کسب ظرفیت کرده است.

مثال: جئتُ صلاةَ العصرِ (این در اصل بوده است: جئتُ

وقتَ صلاةِ العصرِ که در این وقت مفعول فیه است اما این

وقت مضاف به صلاة ای بوده که وقت حذف شده و

صلاة در جای ظرف نشسته و کسب ظرفیت کرده.

نتیجه گیری:

در هر جایی که لفظی با ظرفی ارتباطی پیدا کند، در این موارد

میتواند مفعولٌ فیه واقع شود. بنابراین چهارمورد فوق به عنوان

نمونه بود و چه بسا در مواردی بتوان باز هم ارتباط میان لفظ با

ظرف کسب ظرفیت کرده و مفعول فیه واقع شده باشد.